

آهنگسازان عزیز، شنوندگان عزیز -

اگر دوست شما در خیابان کشته شود: آیا می‌توانید موسیقی بنویسید؟

آیا می‌توانید بر روی یک اثر کار کنید؟

آیا می‌توانید یک قطعه برای مسابقه‌ی رضا کروریان ارسال کنید؟

اگر کسی به این سوال یک جواب کلی بدهد، به نظرم آن جواب غلط خواهد بود.

در چنین وضعی، وضعیتی که می‌توانیم آن را بنیادی در شکلی بد بنامیم، چرا که در آن حداقلی از حفظ جان، حق زندگی در جامعه به عنوان فرد، صرف نظر از عقاید و رفتارهای مختلف، را به حالت تعلیق در می‌آورد - اگر این اجماع بنیادی جامعه به هم بخورد، اگر خشونت آشکار حاکم شود، نقش عادی هنر را نیز معلق می‌کند.

در نتیجه، پرسش درباره‌ی هنر در چنین وضعیتی تنها به صورت فردی قابل پاسخ دادن است.

اگر دوست شما در خیابان کشته شود: آیا می‌توانید موسیقی بنویسید؟

مایلم به همراه شما نظری به چهار پاسخ فردی ممکن بیاندازم.

و تمایل دارم که چند پرسش مناسب برای هر کدام از پاسخها بیایم.

اجازه دهید با شخصی شروع کنیم که از بی‌رحمی و حجم تصاویر منتشر شده در رسانه‌ها در مورد کشته‌ها لبریز شده است. این شخص دیگر نمی‌تواند هنر بیافریند، زیرا این فرد دیگر نمی‌تواند تمرکز کند. و همچنین، این شخص احساس می‌کند کار کردن روی یک اثر هنری، روی صداها، روی زیروبم‌ها، روی تضادها، روی فرم، با توجه به رویدادهایی که به طرز وحشتناکی بر قدرت و مطالبه‌گر هستند، بی‌معنی است. سوالی که ممکن است اینجا به ذهن متبادر شود: آیا حفظ فضایی در زندگی شخصی فرد که در آن ارجاعی هنری از این کشتار می‌تواند رخ بدهد، بر علیه دوستی است که کشته شده؟

اگر از رسانه‌های تصویری به گونه‌ای استفاده شود که دیگر چاره‌ای جز غرق شدن (در اخبار) و ویران شدن باقی نماند، مرز بین همدردی و درگیر شدن از یک طرف، و اعتیاد و تبدیل شدن به یک قربانی از طرفی دیگر، کجاست؟

نفر دوم به همین نتیجه می‌رسد و می‌گوید در این شرایط هنر معنا و جایی ندارد. اما این شخص از منظری دیگر به آن نگاه می‌کند.

او تصمیم می‌گیرد که مشارکت سیاسی تنها چیزی است که در این شرایط مهم است. به خیابان‌ها بروید،

تصاویر را پخش کنید، و اگر از موسیقی استفاده می‌کنید، مانند پرچم یا شعار از آن استفاده کنید.

سوالاتی که در اینجا مطرح می‌شوند:

آیا هنر، به عنوان هنر واقعی، هنری که در فضایی محفوظ ایجاد شده است، هنری که مسائل را ساده نمی‌کند بلکه آنها را در پیچیدگی خود به مخاطبین و جامعه ارائه می‌دهد - آیا این هنر بخشی از روند سیاسی نیست؟ یا هنر فقط برای اوقات فراغت و استراحت است؟ برای زمانی که یک شام خوب داشتیم و سپس از چندی از اصوات دلنشین لذت می‌بریم.

شخص سومی ممکن است در پاسخ به این سوال که "آیا آهنگسازی با وجود اینکه دوستان در خیابان کشته می‌شوند ممکن است یا نه؟" جواب مثبت بدهد. زیرا برای این شخص هنر هرگز با زندگی ارتباط مستقیم ندارد. هنر به نوعی در حوزه‌ی خودش ساکن است، شبیه ریاضیات، به عنوان یک موجود روحانی که مستقیماً تحت تأثیر گرد و غبار زندگی روزمره و بدن‌های خونین آن قرار نمی‌گیرد. بنابراین این شخص اگر بتواند این مکان را به اندازه‌ی کافی از مشکلات روزمره پاک نگاه دارد، می‌تواند در هر شرایطی به نوعی آهنگسازی کند.

ممکن است از این شخص در مورد مرز بین حفاظت و از دست دادن شفقت و حساسیت بپرسیم. آیا حساس بودن و توانایی رنج کشیدن به نوعی پیش‌شرط‌های اصلی هنر نیستند؟ آیا هدف اصلی هنر این نیست که ما را حساس‌تر و در نتیجه به نوعی آسیب‌پذیرتر کند؟

شخص چهارم نیز ممکن است بتواند علیرغم اینکه چه چیزی در خیابان اتفاق می‌افتد به آهنگسازی ادامه دهد، اما نه به این دلیل که این شخص خیابان را از هنر جدا می‌کند. بلکه او آهنگسازی را راهی برای مقابله با سختی‌ها و شرایط سخت زندگی در نظر می‌گیرد. هنر در این صورت همیشه بین این دو واقعیت حرکت خواهد کرد: واقعیت سیاست، مبارزه برای زندگی، درد و اشک کسانی که در رنج هستند؛ و واقعیت اصوات، نسبت‌ها، ایده‌ها، خیالات.

سوالاتی که ممکن است در اینجا مطرح کنیم شاید بیشتر مربوط به مهاجرت بین دو واقعیت باشند. چه زمانی وقت آن است که درب را ببندیم، همه جریان‌های رسانه‌ای را خاموش کنیم تا روی هنر تمرکز کنیم؟ آیا این به خودی خود یک پارادوکس نیست؟ دوست را در خیابان رها کنید و دوباره با این دوست در دنیای هنری ملاقات کنید؟ قلب چقدر باید نرم یا سخت باشد تا این امکان فراهم شود؟ و آیا این چیزی است که باید تمرین شود؟ شبیه به تمرین یک ساز؟ آیا در توانایی زندگی به این شیوه و خلق هنر می‌تواند رشدی وجود داشته باشد؟

مایلم به برندگان مسابقه‌ی کروریان امسال تبریک بگویم، و امیدوارم که آنها راه خود را برای کارهای هنری آینده و برای سوالاتی در مورد هنر و زندگی بیانند.

متشکرم.